**درس خارج اصول استاد معظم حاج سید محمد جواد شبیری**

**موضوع : اوامر / صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**1403.11.23**

**متن خام**

**جلسه 86**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین.

آقای شهیدی در بحث حقیقت واجب تخییری اقوال مختلفی را نقل کردند و در مورد این اقوال بحث کردند من یک مروری روی این اقوال می­خواستم بکنم و نگاهی یک مقداری کلی تر از بحثهای آقای شهیدی به این اقوال.

یکی از قولهایی که ایشان نقل کردند کلام مرحوم آقای آقا ضیاء عراقی هست که ایشان فرمودند که در واجب تخییری وجوب تعلق می­گیرد به سد سائر ابواب العدم علی الصوم مثلاً غیر باب عدمه المقرون باتیان الاطعام در مثال تخییر بین صوم و اطعام این را به این شکل بیان کردند. بحث سد باب عدم و امثال اینها را مطرح کردند مرحوم آقای آقا ضیاء در خیلی از بحثهای خود تحلیلشان را به سد باب عدم و امثال اینها بردند مثلاً در باب حقیقت واجب ضمنی در جایی که یک مرکبی واجب هست می­گویند در مورد هر یک از اجزا و شرائط در واقع ما مامور هستیم به سد باب عدم کل از ناحیه این جز، هر جز می­تواند از طریق ترک آن جز آن کل ترک بشود ما باب عدمی که از ناحیه جز هست باید آن را ترک کنیم و در بحثهای دیگه هم همین تحلیلات را مطرح کردند در مانحن فیه هم از مقوله سد باب عدم استفاده کردند برای استفاده از این بحث.

به نظر می­رسد که تعبیر سد باب عدم این یعنی چه عدم نقیض وجود است سد باب عدم یعنی اعدام العدم. اعدام العدم یعنی ایجاد دیگه یک نوع لقمه دور دهان گرداندن است به یک معنا به تعبیر دیگه یک نکته ای را من در جلسات قبل اشاره کردم مقدمه بود برای تحلیل این بحث ما عرض می­کردیم که امر به شی، در مقام محرکیت با نهی از ضد عام یعنی نقیض یکی است یعنی این امر همچنان که محرک فعل است زاجر از ترک است محرکیت آن نسبت به فعل و زاجریت آن نسبت به ترک به حمل شایع صنایی اصلاً یک چیز هستند نه دو چیز گفتیم امر به شی از جهت عنوانی آن تصویری که وجود دارد با نهی از ضد فرق دارد ولی اگر روح امر را محرکیت بدانیم محرکیت نسبت به فعل و زاجریت نسبت به ترک اصلاً عین هم است اینکه ما بگوییم وجود را ایجاد کن یا عدم را اعدام کن اینها با هم فرقی ندارند یکی هستند در جاهایی که ما این مامور ما یک شی معین باشد بدون اجزا خب این واضح است که امر به یک شی با نهی از ترک یکی است جاهایی که آن متعلق امر ما یک مجموعه ای هست این مجموعه وقتی نهی را در نظر بگیریم امر به مجموعه بازگشت می­کند که به نهی از احد الترکین چون هر یک از این ترکها که امر که می­کنیم یکی این مجموعه را ایجاد کن یعنی ترکی که در ناحیه از ناحیه امر به این مجموعه برای اینکه این مجموعه تحقق پیدا کند باید ترک اولی تحقق پیدا نکند ترک دومی تحقق پیدا نکند ترک سومی تحقق پیدا نکند ترک چهارمی تحقق پیدا نکند جمیع تروک باید متروک باشد تا امر به مجموعه امتثال بشود از آن طرف امر به صرف الوجود وقتی شما می­گویید مثلاً صلات یکی از این وجوداتش تحقق پیدا کند در تخییر عقلی شما در نظر بگیرید امری که جامع و به طبیعت تعلق می­گیرد امری که به صرف الوجود صلات تحقق پیدا می­کند برای اینکه امر امتثال بشود یکی از آن تروک نسبت به افراد، ترک بشود کافی است اینکه ما امر را بازگشت بدهیم به نهی آن هم نهی از ترک چیزی از فهم ما نسبت به حقیقت امر اضافه نمی­کند بله گاهی اوقات برای فهم مطلب اینکه از جهت شکلی و صورتی از ناحیه نهی بحث را دنبال کنیم قشنگتر و واضحتر است مثل همان بحث وجوب ضمنی که مرحوم آقا ضیاء می­گوید که وجوب ضمنی یعنی سد باب عدم از ناحیه این جز خب این شاید قشنگتر باشد از اینکه ما بخواهم محرکیت یک امر را نسبت به تک تک اجزا بخواهیم تصویر کنیم می­گوییم از ناحیه هر جزیی اگر این جز تحقق نداشته باشد آن مجموعه متروک می­شود و آمر نسبت به هر جزیی دستور داده است که باب عدمی که از ناحیه جز متحقق می­شود مسدود گردد این درست است یعنی خوب است ولی روح قضیه خیلی تفاوتی خیلی که اصلاً یعنی از جهت جوهر قضیه که محرکیت باشد محرکیت به یک مجموعه یعنی اینکه نسبت به تک تک تروک اجزا ما می­گوییم امر کرد نهی کردیم از اینکه این ترک را انجام نده آن ترک را انجام نده تو انجام نده ترک نسبت به جمیع تروک هست این که امر را به نهی برگردانیم ایجاد را به اعدام برگردانیم یک چیز ما را زیادتر از آن نمی­کند در بحث واجب تخییری هم واجب تخییری را شما می­توانید تصویر کنید به اینکه ایجاب تعلق گرفته است به احدهما یا ایجاب تعلق گرفته است به تک تک افراد هر کدام مشروطاً بترک الآخر هر دو اینها را هر دو تصویر را می­توانیم به جایی که امر را مطرح کنیم آن باب عدم را در نظر بگیریم اگر احدهما بخواهد محقق نشود برای اینکه احدهما محقق نشود همین مقدار که یکی از آن تروک باید هر دو ترک تحقق پیدا کند تا عدمهما تحقق پیدا نکند مجموع الترکین عرض کنم این باعث می­شود که این احدهما ترک شود پس بنابراین باب عدم این عرض کنم احدهما به این هست که مجموع الترکین ترک شود این طور تعبیرات علم ما را و درک ما را نسبت به حقیقت واجب تخییری زیادتر نمی­کند دشوارتر می­کند بحث را خیلی هم چیز لطیفی نیست و فرقی هم ندارد یعنی در واقع غیر از آن دو تا تحلیلی که تحلیل اصلی که در این بحث است که واجب تخییری بازگشت می­کند به وجوب احدهما یا واجب تخییری بازگشت می­کند به وجوب تک تک اطراف مشروطاً بترک الاعدال عدلین او الاعدال عدل الآخر او الاعدال الاخری غیر از این تمام تحلیلهای دیگر به یکی از این دو تا باید برگردد غیر از این تصویر درستی ندارد حالا بعد عرض می­کنم

اینکه من به نظرم مطلب مرحوم آقا ضیاء خیلی درک ما را از واجب تخییری تغییر نمی­دهد پیچیده کردن بحث هست و نیازی نیست که وارد مشخصات آن بشویم

این قول پنجمی که ایشان مطرح می­کند از مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی مطرح کرده مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی در واقع ایشان قول پنجم ذکر کرده در ضمن کلام دو تا قول از ایشان نقل می­کند دو تا تحلیل نقل می­کند تحلیل اول ایشان این است که واجب تخییری عبارت است از اینکه هر دو فعل واجب است چون ملاک مستقلی هم در این فعل هست هم در این فعل هست ولی مصلحت ارفاق و تسهیل اقتضا می­کند شارع به احدهما هم ترخیص بدهد یعنی هم این را گفته واجب است هم این را گفته واجب است هم به احدهما هم ترخیص داده این تحلیل مرحوم آقای آقا شیخ محمد حسین.

آقای شهیدی در مقام پاسخ یک پاسخی را مطرح کردند و یک امری را به عنوان اصل موضوع گرفتند خیلی واضح هم دانسته اند که معلوم نیست چرا ایشان این را واضح گرفتند ایشان می­گوید که فیه اولاً ان من الواضح عدم اختلاف المستحب التخییری مع الواجب التخییری فی حیث کونه تخییریا می­گوید واجب تخییری و مستحب تخییری از آن جهت تخییری بودن با هم فرق ندارد و این هم واضح است و بعد می­گویند در مستحب تخییری که شما نمی­توانید حیث تخییری را به تخییر از جهت مصلحت ارفاق و تسهیل و امثال اینها برگردانید واجب تخییری را نباید به آن برگردانید

من نفهمیدم اینها چه ربطی به هم دارند خب بحث واجب مصلحت نحوه مصلحتش با مستحب فرق دارد ممکن است نحوه حکم آن هم فرق داشته باشد ولی اصل قضیه این است که اولاً ایشان مصلحت ارفاق و تسهیل را جز ملاک قرار نداده گفته این ملاک دارد این هم ملاک دارد ولی یک مصلحت ارفاق و تسهیلی هم وجود دارد خب مصلحت ارفاق و تسهیل در اصل شکل گیری وجوب دخالت دارد ملاک را غیر از مصلحت ارفاق و تسهیل قرار داده مصلحت ارفاق و تسهیل را فقط در تخییر و ترخیص دخالت داده این چه وجهی دارد مصلحت ترخیص در نحوه شکل گیری واجب دخالت دارد این دو تا را باید با همدیگر سنجید یک نکته .

نکته دوم اینکه یعنی چه، این شی واجب هست این شی هم واجب است واجب است یعنی اگر این را بیاوری باز هم باید این را بیاوری این که با ترخیص منافات دارد یعنی یا باید بگویید هر دو اینها وجوب مطلق دارد یا وجوب مشروط دارند اگر می­گویید وجوب مطلق دارند که با ترخیص منافات دارد اگر وجوب مشروط دارند که همان وجوبین المشروطین احدهما بترک الآخر است دیگه این که یک چیز جدیدی اینجا بخواهیم حقیقت وجوب را برگردانیم معقول نیست اصلاً این معنایش اصلاً من نمی­فهمم این چه چیز جدیدی را غیر از وجوب هر یک از اینها مشروطاً بترک الآخر تصویر کرد اگر این یا باید وجوبی که شما دارید تصویر می­کنید به نحو مطلق باشد یعنی صوم واجب است چه اطعام را بیاورید چه اطعام را ترک کنید اطعام هم واجب است چه صوم را بیاورید چه اطعام را هم ترک کنید اگر این است خب معنایش این است که هر دو را باید حتماً بیاوری دیگر ترخیصی در ترک یکی از اینها ندارید ولی اگر نه بگویید این واجب است اگر آن را ترک کرده باشید این واجب است اگر این را ترک کرده باشید خب این همان وجوبین مشروطین بترک الآخر است دیگه چیز جدیدی اینجا یعنی به هر حال آن ترخیص خواه ناخواه تعیّن می­بخشد به نحوه وجوب نحوه تعیّن بخشیدن آن هم به مشروط کردن است اگر بخواهید وجوب را نسبت به کل عدلین در نظر بگیرید یک طور دیگر هم هست بگویید این عدل واجب نیست احدهما واجب است و این عدل محقق وجوب است و الا خودش واجب نیست ابتداء آن هم بازگشت می­کند به وجوب احدهما و وجوب جامع حالا جامع حقیقی، جامع انتزاعی هر طور که تصویر بکنید این است که به نظر می­رسد تصویری که اینجا مرحوم آقا شیخ محمد حسین می­کند یک تصویرجدیدی نیست

اصل قضیه این است که مرحوم آقا شیخ محمد حسین احدهما را درست تصویر نکرده می­گوید نمی­دانم احدهما لاماهیت له لاوجود له این بحثها و یک بحثهای فلسفی و اینها تصویرهایی که نسبت به مفاهیم دارند تصویرهای تمام مفاهیم را پوشش نمی­دهد بعضی از مفاهیم. ما یک سری مفاهیم هست درک می­کنیم مفهوم احدهما این مفهوم احدهما در عالم مفهومیت وجود دارد در عالم خارج ما واقعیت مردد نداریم ولی در عالم مفهوم، مفهوم مردد داریم معنای مفهوم مردد نه اینکه مفهومی که خود مفهومش مردد باشد شیخ محمد حسین می­گوید مفهوم به هر حال تعیین دارد مفهومی که محکی آن مردد است و آن هم اصلاً ما برای اینکه بسیاری از این بحثهای اصولی را بفهمیم حقیقت اشاره تردیدیه را باید بفهمیم حقیقت حکایت تردیدیه را باید بفهمیم اگر حکایت تردیدیه را نفهمیم هیچ یک از این بحثها را درست نمی­توانیم درک کنیم این هم این بحثی هست که ایشان مطرح کرده یکی که حالا وارد ان قلت و قلتهایی که اینجا در این بحث یک تصویر دیگری هم کرده ایشان وجوب تخییری را به وجوب مجموع الامرین برگردانده نه جمیع الامرین می­گوید کما عنه یمکن ان یکون الوجوب التخییری بنحو الآخر و هو ان یکون الغرض المرتب و الخصال واحدا نوعیاً الا ان اللازم فرد واحد منه و حیث ان النسبة الکل الی ذلک الفرد اللازم علی السویه **فیجب الجمیع** لان ایجاب احدها المردد محالٌ» چون ایشان اصل قضیه این است که ایجاب احدهمای مردد را محال دانسته می­گوید خب حالا که مردد، محال هست نسبت به تک تک این افراد هم که ترجیح بلامرجح پس هر دو باید واجب باشد خب هر دو واجب باشد در جایی که هر دو بتواند تحقق پیدا بکند باید هر دو تحقق پیدا کند دیگه چه معنا دارد که شما می­گویید فقط یکی باید تحقق پیدا کند این مجموع می­گوید علاوه بر اینکه گاهگاهی اصلاً تحقق مجموع امکان پذیر نیست جایی که این دو تا با همدیگر امکان پذیر فرض کن یک جایی اینجا وجود دارد یا زید باید بنشیند یا عمرو باید بنشیند اصلاً مکان گنجایش هر دو را ندارد فرض کن در این ساعت شما باید این غذا را یک شکم بیشتر ندارید یا پلو باید بخورید یا چلو باید بخورید یعنی در آن واحد در زمان واحد یا این فعل را انجام بدهید یا آن فعل را انجام بدهید آنجا که اصلاً مجبور کردند تصویر ندارد این اصل قضیه این هست که ایجاب احدهم المردد محالٌ اصل نکته این است که اینکه ایجاب احدهما المردد محالٌ چون احدهما را تصویر نکردند ایجاب آن را هم تصویر نکردند آن را محال می­دانند همه این بحثها ناشی از این است در حالیکه آن راه حلهایی خود اینها برای حل این مشکلات دارند مطرح می­کنند چیزی از مشکلات را حل نمی­کند

خب اینجا یک چیز جدیدی که اینجا وجود دارد یک تصویر جدید، تصویری هست که از قول ظاهراً تحقیق الاصول ظاهراً چیز آقای آسید علی محقق است آسیدعلی محقق تقریرات درس پدرشان است مرحوم آقای داماد هست. این جا می­گویند که آقای داماد واجب تخییری را این طوری تصویر کردند که در موارد وجوب تخییری آن چیزی که مجعول هست خود تخییر هست کما اینکه در بحث معاملات ما خیار را می­گوییم مجعول است اینجا هم تخییر مجعول است یک چیزی شبیه حکم وضعی. در سنخ وجوب تخییری و بعد می­گویند که از ظاهر روایات این هست که خود وجوب به هر حال مجعول هست می­گوید کل شی فی القرآن در صحیحه ابی حمزه عن ابی جعفر هست وَ كُلُّ شَيْ‏ءٍ فِي الْقُرْآنِ" أَوْ" فَصَاحِبُهُ‏ بِالْخِيَار و اینکه «عن ابی عبدالله علیه السلام : فِي‏ كَفَّارَةِ الْيَمِينِ يُطْعِمُ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ لِكُلِ‏ مِسْكِينٍ‏ مُدٌّ مِنْ حِنْطَةٍ أَوْ مُدٌّ مِنْ دَقِيقٍ وَ حَفْنَةٌ أَوْ كِسْوَتُهُمْ‏ لِكُلِّ إِنْسَانٍ ثَوْبَانِ أَوْ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ هُوَ فِي ذَلِكَ بِالْخِيَارِ أَيَّ الثَّلَاثَةِ صَنَعَ» می­گوید از اینها استفاده می­شود که نفس خیار مجعول است و این فرقی ندارد با البیعان بالخیار ما یفترق همچنان که آنجا خیار مجعوله به عنوان یک حکم وضعی اینجا هم خیار مجعول است این طوری تصویر کرده.

آقای شهیدی این طوری اشکال کردند ایشان می­گویند که و فیه ان جعل الخیار بدون ایجاب الجامع کما فی جعل الخیار فی خیار المجلس لاینتج الوجوب می­گوید در خیار مجلس یک جامعی اینجا واجب نیست می­گوید اگر شما این خیار را به عنوان حکم وضعی قرار بدهید این حکم وضعی بدون اینکه جامع را شما واجب کرده باشید این لازمه آن وجوب نیست که، خیار جعل کنید شما اختیار اختیار جعل کردن ایجاب که نمی­آورد اگر نه ایجاب ایجاب جامع کرده باشید بعد از اینکه ایجاب جامع کردید خیار هم علاوه بر آنها می­خواهید جعل کنید علاوه بر آنها یک خیار هم جعل کنید چه فایده ای دارد لغو است

این اشکالی که آقای شهیدی کردند لب اشکالی هست که مرحوم شیخ در معقولیت احکام وضعیه به طور کلی مطرح کردند مرحوم شیخ در مورد احکام وضعیه عقیدشان این است که احکام وضعیه بازگشت می­کند به احکام تکلیفیه از احکام تکلیفیه انتزاع می­شود محصل بیان مرحوم شیخ هم همین است ایشان می­گوید در احکام وضعیه اگر حکم تکلیفی پشت پرده آن نباشد اصلاً هیچ حکمی تکلیفی نباشد حکم وضعی لغو است اگر هم باشد باز هم لغو است دیگر نیازی نیست اگر حکم تکلیفی نباشد لغو است اگر باشد هم لغو است چون چه وجهی دارد. بله از جهت اثباتی شما ممکن است برای اینکه از آن حکم تکلیفی پرده برداری کنید و حکایت کنید به وسیله حکم وضعی، اشاره کنید به آن حکم تکلیفی آن بحثی نیست بحث در مقام ثبوت است اینکه در مقام اثبات با چه بیانی نسبت به آن حکم تکلیفی اشاره کنید آن می­توانید این عرض کنم به وسیله حکم تکلیفی آن حکم وضعی را بیان کنید خب اینجا مرحوم شهید صدر در کلماتشان دو تا بیان در پاسخ مرحوم شیخ آمده یک بیانش این است که این احکام وضعیه ریشه های عقلایی دارد و امثال اینها که من نفهمیدم این ریشه های عقلایی داشتن چطوری حل مشکل می­کند مجرد ریشه عقلایی داشتن هیچ حل مشکلی نمی­کند مگر به نکته ای که بعداً عرض می­کنم بازگردد و الا اینکه حکم وضعی ریشه عقلایی دارد مشکل را حل نمی­کند بحث سر همان ریشه عقلایی هم هست می­گوید در مقام عقلا هم حکم وضعیهایی که عقلا ندارند آنها هم حکم وضعیهای آنها در جوهره بازگشت می­کند به حکم تکلیفی عقلاییه یعنی احکام تکلیفیه عقلاییه مجعول هستند و احکام وضعیه عقلاییه از احکام تکلیفیه عقلاییه انتزاع می­شوند

عمده قضیه یک نکته دیگری هست آن این است که مرحوم آقای صدر می­گویند که احکام وضعیه قانون را نظامند می­کند یعنی سیاقت قانونی را نظم می­دهد و امثال اینها

من حالا یک توضیحی در این مورد عرض بکنم آن این است که حکم وضعی که ما داریم اگر هر زمانی که این حکم وضعی باشد در همان زمان یک حکم تکلیفی معین دقیقاً در همان زمان وجود داشته باشد دقیقاً در همان زمان یک حکم تکلیفی معین وجود داشته باشد خب این چه نکته ای دارد که به جای اینکه شما حکم تکلیفی را جعل کنید حکم وضعی را جعل کنید لغو محض است ولی خیلی وقتها این طور نیست که حکم تکلیفی از یک حکم وضعی معین انتزاع بشود نه، از احدهما انتزاع می­شود اصلاً فرض کنید مالکیت، مالکیت احکام تکلیفیه مختلفی ممکن است منشا انتزاع آن باشد مثلاً یک حکمش این است که من می­توانم در این تصرف کنم یکی این است که دیگران نمی­توانند در این تصرف کنند یکی این است که اگر مردم باید از اصل مال من خارج بشود نمی­دانم احکام تکلیفیه های مختلفی وجود دارد که این احکام از احدهمای این احکام این تکلیف انتزاع می­شود گاهی اوقات یک دانه از آن احکام تکلیفیه وجود دارد گاهی اوقات دو تا از آنها وجود دارد گاهی اوقات سه تا از آنها وجود دارد گاهی اوقات یکی الان هست یکی بعداً هست یعنی آن احکام تکلیفیه ای که مصحح جعل احکام وضعیه هستند همیشه یک شی معین نیستند که الان هم باشد حالا یک مطلبی مرحوم شیخ در همان بحث احکام تکلیفیه و احکام وضعیه گفته که مطلب جالبی است که خیلیها اصلاً کلام شیخ را توجه نکردند شیخ می­فرماید اینکه حکم تکلیفیه در احکام وضعیه حتماً باید همزمان با آن زمانی که حکم تکلیفی وجود دارد یک حکم وضعی وجود دارد یک حکم تکلیفی متعلق به همان کسی که حکم وضعی متعلق به او هست وجود داشته باشد اینکه خب خودش که نمی­گوید من فرض کنید یک بچه ای که ضامن هست لازم نیست الان وجوب ادا خود آن بچه داشته باشد ولی یا باید وجوب ادا بعد از بالغ شدن به این بچه تعلق بگیرد تا ضمان الان از او انتزاع بشود یا همین الان وجوب پرداخت به ولی او تعلق بگیرد تا بشود حکم تکلیف وضعی ضمان را انتزاع کرد یعنی حکم وضعی گاهی اوقات از حکم تکلیفی متعلق به همین متعلق حکم وضعی یعنی بچه در زمان دیگر انتزاع می­شود گاهی اوقات از حکم تکلیفی متعلق به دیگران حکم وضعی متعلق به این بچه تعلق می­گیرد اینکه این بچه ضامن است یعنی چه یعنی اینکه ولی او باید از مال این بچه آن ما به ازاء آن بنده خدایی را که مالش تلف شده را بدهد به او یا وقتی خودش بزرگ شد بالغ شد باید حکم تکلیفی به وجوب ادا دارد بنابراین اگر هیچ حکم تکلیفی وجود نداشته باشد لغو است بحث ما این است که آن حکم تکلیفیهایی که مصحح هست اگر یک شی مشخص معین باشد در همه جا خب برای چه شما حکم وضعی جعل می­کنید همان حکم تکلیفی را بگویید دیگه راحت. عمده قضیه این هست که حکم وضعی از یک حکم تکلیفی معین انتزاع نمی­شود یعنی آن مصححش یک زمان یک حکم تکلیفی است یک حکم تکلیفی متعلق به خودش یک زمان حکم تکلیفی متعلق به دیگری یک زمان حکم تکلیفی عرض کنم مال این زمان نیست مال زمان دیگر حکم تکلیفی دیگر یعنی انواع و اقسام حکم تکلیفیها وجود دارد که به نحو تبادلی مصحح حکم جعلی هستند خب از جهت نظام قانونگذاری برای اینکه به جای این حکم تکلیفیهای متعدد که می­خواهد وضع بشود و مصصح باشد یک اعتبار می­کنیم به نام مالکیت این اعتبار مالکیت یک جا با حکم اول همراه است یک جا با حکم دوم یک جا با حکم سوم یک جا حکم اول آن به نحو تعلیقی است حکم دومش فعلی است یک جا حکم تکلیفی آن متعلق به دیگری است یعنی همه آن صور مختلفی که آن حکم تکلیفی مصحح حکم وضعی هست آن صور مختلف را می­توانیم تصویر کنیم به جای اینکه آن صورتهای مختلف را در نظر بگیریم یک چیزی به نام ملکیت جعل می­کنیم این ملکیت که جعل شد می­گوییم کسی که مالک هست اگر خودش بالغ باشد خودش می­تواند در مالش تصرف کند اگر خودش مالک نبود ولیش می­تواند در مال تصرف کند اگر خودش سفیه بود باز ولی او می­تواند تصرف کند در هر حال دیگران نمی­توانند در آن تصرف کنند اگر از دنیا رفت از اصل او این احتمالات دیگر را به عنوان احکام تکلیفی مترتب بر حکم وضعی می­توانیم بیان کنیم یعنی نظام قانونی با جعل مستقل برای حکم وضعی شکل مشخص تری می­گیرد واضحتر می­شود بهتر می­شود آن بیان بشود خب آن اشکالی ندارد

در بحث وجوب تخییری ما دقیقاً می­خواهیم یک حکم تکلیفی متعلق به واجب تخییری را به جای اینکه حکم تکلیفی متعلق به احدهما را بگوییم تخییر جعل کنیم بله این اشکال آقای شهیدی کاملاً درست است این لغو است عرض کردم اصل لب این اشکال همان اشکال شیخ است ولی جوابی که شهید صدر بر اشکال شیخ مطرح می­کند اینجا نمی­آید چون جواب شهید صدر بر اشکال شیخ در جایی می­آید که آن حکم تکلیفیه با این حکم وضعیه متفاوت باشند یعنی به نحو تبادلی نباشد به نحو همین الان نباشد آن صور مختلفی که گفتم ولی شما الان به جای اینکه احدهما را واجب کنید آمدید تخییر جعل کردید خب بحث سر این است که این تخییر بدون جعل احدهما لغو است با جعل احدهما باز هم لغو است این که بخواهید به جهت اینکه نظام قانون را هم شکل بدهید آن هم تفاوتی ندارد خود آن جعل احدهما عرفی است واضح است پس بنابراین چه وجهی دارد که شما احدهما را جعل می­کنید

یک نکته ای را اینجا عرض بکنم این بیانی که مرحوم آقای صدر تعبیر می­کنند که گاهی اوقات حکم وضعی ریشه عقلایی دارد. ممکن است بیان ایشان به اینجا بخواهد برگردد که احکام وضعیه صرفاً ناظر به محرکیت نیستند یک ملاکاتی ناظر هستند یعنی ببینید ما در واقع یک سری ملاکات داریم کسی که از دنیا می­رود وجود بابا در وجود فرزندانش متجلی می­شود بنابراین آن فرزندان و وراث جای پدر را می­گیرند وجود تنزیلی پدر هستند و علتی که اینها ارث می­برند یک امر تکوینی است یعنی یک مطلب تکوینی اینجا وجود دارد آن مطلب تکوینی منشا می­شود که این حکم وضعی شکل بگیرد خب بنابراین اینکه چرا عقلا ابتداءً می­گویند کسی که از دنیا برود بچه های او مالک می­شوند چرا این طور گفتند به خاطر اینکه یک ملکیتی برای پدر بوده پدر وجود تنزیلی او در وجود بچه ها هست یک امر تکوینی هست آن امر تکوینی اقتضا می­کند که یک امر تشریعی متناسب با او شکل بگیرد که در واقع این امر تشریعی و امر قانونی که شکل می­گیرد اشاره به نکته جعل هم هست یعنی ملاک جعل را بهش اشاره می­کند علتی که عقلا به جای اینکه بیایند آن احکام تکلیفیه ای که مالکیت از آنها انتزاع شده آن را در حق فرزند جعل کنند خود مالکیت را آمدند در اینجا جعل کردند به خاطر اینکه مالک شدن بچه نکته ای دارد نکته این است که همچنان که بابا مالک بود این بچه هم جایگزین اوست نازل منزله اوست این نکات عقلایی منشا می­شود که عقلا یک سری احکام وضعیه را جعل کنند چون جعل این احکام وضعیه نسبت به آن مناشی عقلایی و ملاکات نزدیکتر است بنابراین لغو نیست بعضی شما اینجا می­گفتید که لغو است نه لغو نیست ما با این جعل اشاره داریم می­کنیم به ملاکات احکام بنابراین لغو نیست آن نکته هم در اینجاها هم که اصلاً نمی­آید بحث نمی­دانم تخییر جعل کردن و این حرفها این جاها هم نمی­آید

اما این بیاناتی که ایشان از روایات خواسته انتزاع کند این روایات اصلاً ربطی به جعل و تخییر ندارد می­خواهد بگوید در مواردی که در قرآن أو وجود دارد مکلف تخییر دارد تخییر دارد تخییر تکوینی را می­گوید یعنی ببینید در طول جعل امر تخییری و وجوب تخییری مکلف تخییر دارد می­تواند این را انجام بدهد می­تواند این را انجام بدهد اشاره به این است که در جایی که شارع أو جعل کرده من مخیر هستم آخر ببینید أو گاهی اوقات از باب تنویع است گاهی اوقات از باب تخییر است من می­گویم که به مکلف واجب است نماز دو رکعتی یا چهار رکعتی بخواند المکلف مکلف به نماز دو رکعتی یا چهار رکعتی این از باب تنویع است بعضی افراد باید نماز دو رکعتی بخوانند بعضی افراد باید نماز چهار رکعتی بخوانند نه که همه اشخاص مکلف هستند به اینکه یا دو رکعتی بخوانند یا می­خواهد بگوید أوهای قرآن تخییری است تنویعی نیست لازم به این هست اصلاً ربطی به بحثهایی که تخییر جعل کرده و امثال اینها و آن هم اصل اینکه حالا وقت گذشته فقط من یک نکته ای عرض بکنم و بحث را ببندم اینکه کجا او تنویعی است کجا تخییری است بستگی به این دارد که متکلم در بیان مقام باشد یا نباشد اگر متکلم در مقام بیان باشد او به معنای تخییر خواهد بود چون او تنویع یعنی اینکه متکلم در مقام بیان نیست این بعضی از افرادش این حکم را دارند بعضی افرادش آن حکم را دارند حدود افراد را نمی­خواهد بیان کند او تنویع در جایی است که متکلم در مقام بیان افرادی که این حکم را دارند و افرادی که آن حکم را دارند نباشد این می­خواهد بگوید آیات قرآن از این جهت در مقام بیان است آیات قرآن از این جهت در مقام بیان است بنابراین أوها در آیات قرآن تخییری و تنویعی است ربطی به بحثهایی که مرحوم داماد از ایشان نقل کردند ندارد و به نظر می­رسد که این بحثها چیز هست

خب جمع بندی وقت گذشته فقط من یک مطلب عرض کردم من عرض کردم که ما در واقع دو تا مبنای کلی بیشتر نداریم بقیه مبانی اصلاً مبانی ناتمامی هستند اصلاً مبنای مهمی هم نیستند و این دو تا مبنا روحشان یکی است روح یعنی در جهت محرکیت و باعثیت این دو تا مثل هم می­مانند با همدیگر تفاوت جدی ندارند از جهت نحوه جعل و اینها تفاوتهایی دارند که در جلسات قبل آن را صحبت کردیم بحث بعدی که اینجا وجود دارد یک بحثی هست که مرحوم آقای آخوند در همین جا مطرح کرده که آیا تخییر بین اقل و اکثر امکان دارد یا ندارد این را فردا بحث می­کنیم می­رویم بعداً روی بحث حقیقت واجب کفایی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد